

فصلنامه علامه

نشریه مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز

سال هفدهم - شماره پیاپی ۵۵

زمستان ۹۷

بررسی ماهیت کلام فلسفی و مقایسه آن با فلسفه اسلامی*

** قربانعلی کریمزاده قراملکی

*** آرمین منصوری

چکیده

علم کلام از علوم قدیمی اسلامی است که تقریباً با ظهور اسلام به وجود آمده است. اما فلسفه بعد از سال‌های طولانی که طلوعه اسلام بر جهان تابید از یونان وارد اما به سرعت شکل بومی آن توسط اندیشمندان اسلامی تولید شد. شاید بومی کردن فلسفه را بتوان به عنوان یکی از علل تاثیرگذاری این دو علم بر یکدیگر دانست. البته علت این تاثیرگذاری را باید در تطوّر تاریخی که این دو علم گذرانده اند جست و جو کرد. امروزه رابطه تنگاتنگ ایجاد شده بین فلسفه و کلام به گونه ای است که کمتر کسی می تواند این امتزاج و اختلاط را منکر شود. در عین حال که این رابطه را نباید انکار نمود باید تصدیق کرد که این دو علم تمایزات و تفاوت‌هایی در زمینه‌های مختلف با هم دارند.

* تاریخ دریافت: ۹۷/۹/۵ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۱/۲۴

g.karimzadeh@tabrizu.ac.ir

** دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تبریز

*** دانشجوی کارشناسی ارشد رشته فلسفه و کلام اسلامی arminmansouri96@gmail.com

در مقاله حاضر سعی بر این بوده است که علاوه بر مروری بر موضوعات این دو علم، معنای کلام فلسفی، پیشینه تاریخی، ویژگی های کلام فلسفی، برخی از مسائل کلامی که در آنها از مبادی فلسفی استفاده شده است و در نهایت با بررسی تمایزات و مشترکات آنها به مقایسه کلام فلسفی با فلسفه اسلامی پرداخت شود.

واژگان کلیدی: فلسفه اسلامی، کلام، کلام فلسفی، کلام غیر فلسفی

مقدمه

علم فلسفه و علم کلام با توجه به سیری که در طول تاریخ این دو علم اتفاق افتاده به جایی رسیده‌اند که امروزه ارتباط بسیار نزدیکی با هم دارند. علت این امتزاج را باید در کلام شیعه، معتزله و اشاعره جست و جو کرد. همان طور که مشهور است در کلام معتزله به عقل عنایت و توجه ویژه‌ای می‌شده است، لذا وارد کردن مسائل فلسفی در کلام توسط این گروه جای تعجب ندارد. در مقابل اشاعره هم برای مقابله با معتزله مجبور به استفاده از فلسفه شدند و کلام آن‌ها رابطه‌ای با فلسفه پیدا کرد.

هرچند اشاعره برای مبارزه با معتزلیان به ناچار تا حدی با فلسفه آشنا شدند و همچنین برای نقد و ابطال آرای فلسفی از اصطلاح‌ها و قواعد آن نیز بهره می‌گرفتند با وجود این کلام آن‌ها را نمی‌توان فلسفی نامید؛ چرا که به برهان مقید نیست و بیشتر از قیاس‌های جدلی استفاده می‌کند. (فریدونی، ۱۳۹۵: ۹۹)

امامیه مانند معتزله نسبت به فلسفه رویکردی ایجابی اتخاذ نمودند و از همان قرن‌های آغازین در تدوین و تنظیم مباحث کلامی از فلسفه بهره می‌گرفتند، هرچند به دلیل استفاده آنان از قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام کمتر به آن نیازمند بوده‌اند. البته میزان بهره‌گیری از فلسفه در کلام شیعه در همه زمان‌ها یکسان نبوده؛ بلکه به مرور زمان استفاده از مباحث فلسفی و بهره‌گیری از روش فلسفی در آثار متکلمان امامیه نیز بیشتر شده است. (فریدونی، ۱۳۹۵: ۹۹)

آنچه مهم است بررسی معنای کلام فلسفی و غیر فلسفی و مقایسه آن‌ها برای بیان تفاوت‌ها و اشتراکات کلام فلسفی با فلسفه اسلامی است که در این مقاله اجمالاً به آن پرداخت خواهد شد. برای این منظور لازم است مقدماتی از قبیل برخی تعاریف در ابتدا ذکر شود.

۱- موضوع فلسفه و کلام

دیدگاه مشهور درباره موضوع فلسفه این است که موضوع آن موجود بما هو موجود است. شیخ الرئیس در آغاز الهیات شفا پس از بررسی و نقد دو نظریه دیگر که موضوع فلسفه اولی را خداوند و یا اسباب عالی هستی می‌دانند گفته است: «فالموضوع الأول لهذا العلم هو الموجود بما هو موجود» (ص ۲۸۱، به نقل از ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۶: ۱۳). فیلسوفان اسلامی پس از شیخ الرئیس نیز طرفدار همین نظریه‌اند. به گفته استاد شهید مطهری، ارسطو نخستین کسی است که دریافت یک سلسله مسائلی است که در هیچ علمی از علوم، اعم از طبیعی، ریاضی، اخلاقی، اجتماعی و منطقی نمی‌گنجد و باید آنها را به علم جداگانه ای متعلق دانست. شاید هم او اول کسی است که فهمید موضوعی که این مسائل را به عنوان عوارض و حالات خودگرد خود می‌آورد موجود بما هو موجود است. (مطهری، ۱۳۶۸، به نقل از ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۶: ۱۳)

درباره چستی موضوع علم کلام آرای مختلفی هست که عبارتند از:

- ۱- موجود بما هو موجود
- ۲- معلوم، از این جهت که در طریق اثبات عقاید دینی قرار می‌گیرد
- ۳- ذات و صفات خداوند
- ۴- اصول عقاید دینی اوضاع شریعت (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۶: ۱۳)

بنابر نظریه نخست، فلسفه و کلام از نظر موضوع متحدند، ولی بنابر آرای دیگر، موضوع آن دو متمایز است. محقق لاهیجی در گوهر مراد، کلام را به دو قسم کلام متقدمان و متأخران تقسیم می‌کند و موضوع کلام متقدمان را اوضاع شریعت و موضوع کلام متأخران را موجود بما هو موجود می‌داند و نتیجه می‌گیرد کلام متقدمان با فلسفه

از نظر موضوع متمایز و کلام متأخران با آن متحد است (۴۳-۴۲، به نقل از ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۶:۱۳).

ایشان در شوارق الالهام پس از نقل و بررسی آرا درباره موضوع علم کلام می‌گوید: نظر درست این است که میان کلام و فلسفه الهی از نظر موضوع تفاوتی گذاشته نشود، بلکه موضوع هر دو علم، موجود بما هو موجود به شمار آید. (۷۱/۱، به نقل از ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۶:۱۳).

۲- تعریف و بررسی ماهیت کلام فلسفی

در رابطه با اینکه اصلاً آیا چیزی به نام کلام فلسفی مطلب درستی است یا خیر دو دیدگاه مطرح است:

۱. نگرش دسته‌ای از متکلمان و محققان که راه یافتن مباحث و اصطلاحات فلسفی به حوزه علم کلام، و وام گرفتن مبادی و قواعد فلسفی در این دانش را مجاز نمی‌دانند. کلام این افراد را می‌توان «کلام غیر فلسفی» خواند. (شفابخش، ۱۳۹۲:۷۲)
۲. متکلمانی که استفاده از مبانی و نتایج فلسفی را در کلام، امری صحیح و بسیار مفید و ضروری می‌دانند؛ این نوع کلام را می‌توان «کلام فلسفی» نامید. (شفابخش، ۱۳۹۲:۷۲)

بنابراین، می‌توان این دو نوع متفاوت از کلام را چنین تعریف کرد: «کلام غیر فلسفی» کلامی است که در مباحث اعتقادی دین، یا با مبانی فلسفی مخالف است و به مقابله و طرد آنها می‌پردازد و یا اینکه دست کم به آنها توجهی نمی‌کند و خود را از دستاوردهای عقلی آنها بی‌نیاز می‌داند و در مقام بحث و مناظره با فلاسفه نیز بر نمی‌آید؛ بر پایه این روش، تفکر عقلی دارای اعتبار و استقلال معرفت

شناختی و دینی است؛ و در این باره با روش عقلی فلسفی هماهنگ است، ولی پیش از شروع به بحث درباره مسائل اعتقادی، به بررسی مسائل رایج فلسفی - به گونه‌ای که در کتاب‌های فلسفی متداول است، نمی‌پردازد و در بررسی مسائل کلامی نیز نسبت به آراء فلاسفه اهتمام خاصی ندارد. در مجموع، در این روش نسبت به مباحث و آراء فلاسفه موضع بی تفاوتی اتخاذ شده است. (شفابخش، ۱۳۹۲: ۷۳-۷۲)

«کلام فلسفی» نیز کلامی است که در آن متکلمان از مبانی و نتایج فلسفی در پیشبرد اهداف کلامی خود بهره می‌برند و در کنار استفاده از «روش جدلی»، برای «روش برهانی» نیز اهمیت فراوانی قایل هستند؛ به این معنا که در مواردی که امکان به کارگیری جدل و برهان توأمان وجود دارد، اقامه برهان را مقدم می‌شمارند. این دانش از حیث «روش»، تابع فلسفه و از جهت هدف پیرو کلام می‌باشد و به عبارت دیگر می‌توان کلام فلسفی را حد واسط و حلقه اتصال میان فلسفه و کلام دانست. (شفابخش، ۱۳۹۲: ۷۳)

تفاوت اصلی و ریشه‌ای میان این دو روش کلامی را می‌توان در بی‌تفاوتی با عطف توجه متکلمان به اصول فلسفی، یعنی بی‌نیازی با بهره‌گیری از آنها، در تفسیر گزاره‌های کلامی و اعتقادی جست و جو کرد. (شفابخش، ۱۳۹۲: ۷۳)

شایان ذکر است که «کلام فلسفی» نیز، بسته به مشرب فلسفی خاصی که بر آن مبتنی است می‌تواند متفاوت و دارای اقسام گوناگونی باشد کلامی که از مبانی «فلسفه مشاء» تأثیر پذیرفته، «کلام فلسفی مشایی و کلامی که از اصول «حکمت اشراقی» بهره برده است، «کلام فلسفی اشراقی» می‌توان نام نهاد. همچنین کلامی که بر قواعد «حکمت متعالیه» استوار گشته است، به «کلام فلسفی صدرایی» نام بردار خواهد بود. فلسفه اسلامی که در این نوشتار، تلاش شده کاربرد و فایده آن برای علم کلام اثبات

شود، هر سه قسم فلسفه مشاء، اشراق و متعالیه را شامل می‌شود، اما در این میان، «فلسفه ملاصدرا» بیشتر مطمح نظر بوده؛ چرا که در انجام این مهم، موفق‌تر و کارآمدتر نشان داده است. (شفابخش، ۱۳۹۲: ۷۴-۷۳)

برای کلام فلسفی تعاریف بسیاری نقل شده است. تمامی این تعاریف دارای یک وجه اشتراک‌اند و آن این که در کلام فلسفی، هدف تبیین و تشریح معتقدات یک دین خاص با استفاده از روش فلسفی است. البته به نظر می‌رسد که در توصیفات مذکور، صرفاً تکیه بر به کارگیری روش فلسفی در کلام فلسفی است، اما علاوه بر آن، بهره‌مندی از اصطلاحات و قواعد فلسفی را نیز باید از دیگر ویژگی‌های کلام فلسفی به حساب آورد. (صادقی حسن آبادی، عطایی نظری، ۱۳۹۱: ۶)

۳- پیشینه کلام فلسفی در تشیع

بیان شد که در کلام فلسفی، مباحث کلامی با استفاده از اصطلاحات و قواعد فلسفی و در قالب روش استدلال برهانی تقریر و تبیین می‌شود. بنابراین اگر معیار فلسفی بودن کلام را تحقق این سه شرط با هم بدانیم، یعنی کلامی را فلسفی به حساب آوریم که در آن:

۱- از اصطلاحات فلسفی به دفعات استفاده شود،

۲- در تثبیت و تبیین مواضع کلامی، اصول و قواعد فلسفی به کار گرفته شود.

۳- روش اثبات مدعیات کلامی روش استدلال برهانی باشد.

در این صورت، باید بنیان‌گذار سنت کلام فلسفی را در تشیع، خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ ق) بدانیم که با نگارش تجرید الاعتقاد، برای نخستین بار، کلام شیعه را در قالب فلسفی تقریر و تبیین کرد. البته این بدین معنا نیست که پیش از خواجه، هیچ

متکلمی در نگارش مباحث کلامی از اصطلاحات فلسفی با روش برهانی استفاده نمی‌کرده است. استفاده از مصطلحات فلسفی در آثار متکلمان مقدم بر خواجه نصیر نیز به چشم می‌خورد؛ اما چنان‌که ذکر شد، آغازگر سنت کلام فلسفی در شیعه، خواجه نصیرالدین طوسی بود. او که خود احاطه فراوانی بر فلسفه مشاء داشت و شارح آرای ابن سینا و مدافع اندیشه‌های وی در برابر ایرادات و شبهات غزالی و فخر رازی به شمار می‌رفت توانست با استعانت از تفکر فلسفی خود، به تبیین مباحث کلامی پردازد و با تألیف تجرید الاعتقاد، مکتب کلام فلسفی را در تشیع پایه‌گذاری کند. او با جایگزین کردن برهان به جای جدل و سفسطه، علم کلام را تا آنجا که امکان داشت فلسفی کرد و از این طریق، نه تنها به پیشرفت علم کلام کمک کرد، بلکه توانست فلسفه را نیز از انزوا و مهجوری خارج کند و از این رهگذر، تأثیر شایان توجهی بر احیا و گسترش تفکر عقلانی - فلسفی در جهان اسلام بگذارد. پس از خواجه، شاگرد و شارح آثار وی، یعنی علامه حلی (م ۷۲۶ ق) طریقه او را در نگارش و تحریر مسائل کلامی به خوبی ادامه داد؛ اگرچه علامه بر خلاف خواجه، در اصل، متکلمی بود که تأثر او از مفاهیم و اصطلاحات فلسفی، امری ثانوی بود و در اقتباس موضوعات فلسفی، نهایت احتیاط را رعایت می‌کرد تا مغایرتی با اندیشه‌های کلامی‌اش نداشته باشد و لذا در اختلاط فلسفه با کلام، خواجه تأثیرگذاری بیشتری در مقایسه با علامه داشت. ابن میثم بحرانی (م ۶۷۹ ق)، شاگرد دیگر خواجه، و فاضل مقداد (م ۸۲۶ ق) از متکلمان دیگری به شمار می‌آیند که مکتب کلام فلسفی خواجه را پذیرفته بودند و در تألیف کتب کلامی خود، مانند قواعد المرام و اللوامع الالهیه، از سبک خواجه در تقریر مباحث کلامی پیروی کردند. در ادامه این مکتب به دست ملاصدرا (م ۱۰۵۱ ق) و فاضل لاهیجی (م ۱۰۷۲ ق)، شارح متأخر تجرید، اعتلا یافت و به اوج خود رسید. مکتب

کلام فلسفی خواجه نصیر فقط بر کلام شیعه تأثیر گذار نبود، بلکه بر کلام اهل سنت نیز تأثیرات شگرفی گذاشت و در میان متکلمان آنان، پیروان فراوان و برجسته‌ای همچون جرجانی (م ۸۱۲ ق) شارح مواقف و تفتازانی (م ۷۹۲ ق) شارح مقاصد پیدا کرد که به اقتضای او، شرح مواقف و شرح مقاصد را به سبک تجرید الاعتقاد به رشته تحریر در آوردند. البته باید به خاطر داشت که کلام اهل سنت اعم از اشاعره و معتزله، مدت‌ها پیش از خواجه نصیر، با فلسفه آمیخته شده بود. کلام اشعری نخست به دست غزالی (م ۵۰۵ ق) فلسفی شد. بعد از او، شهرستانی (م ۵۸۴ ق) در نهاییه الإقدام فی علم الکلام فخر رازی (م ۶۰۶ ق) در المحصل، و سیف الدین آمدی (م ۶۲۱ ق) در ابکار الأفكار، به گونه‌ای کلام را با فلسفه در آمیختند که متشرعه و از جمله ذهبی و ابن حجر آنها را به گرایش‌های فلسفی منسوب کردند. بعدها و در عصر ابن خلدون، به نحو آشکاری، کلام به فلسفه نزدیک شد و سرانجام در زمان قاضی عضدالدین ایجی (۷۵۶ هـ) مؤلف کتاب المواقف فی علم الکلام، این علم به طور کلی صبغه‌ای فلسفی یافت. در میان افراد نام برده، غزالی و فخر رازی نقش بیشتری در جریان فلسفی شدن علم کلام داشته‌اند، این دو اندیشمند اشعری نخستین و مهم‌ترین کسانی هستند که برای ترویج و گسترش اندیشه‌های اشاعره، از نیروی استدلال استفاده کردند و با زبان فلسفه سخن گفتند. برخی معتقدند که مکتب کلام فلسفی در اهل سنت را فخر رازی بنیان نهاده، به نهایت قدرت و کمال رساند. اگر چه تأسیس مکتب کلام فلسفی در اهل سنت توسط فخر رازی سخنی دور از صواب نیست، بی‌گمان به اوج قدرت و کمال رسیدن این مکتب را به دست دانشمند ری دانستن خطاست، بلکه پیدایش و تعالی کلام فلسفی به منزله یک مکتب کلامی رسمی در میان اهل سنت را باید تحت تأثیر آثار و اندیشه‌های خواجه نصیر بدانیم. (صادقی حسن آبادی، عطایی نظری، ۱۳۹۱: ۸-۶)

۴- ویژگی‌های کلام فلسفی

با توجه به روند تاریخی که گذشت ویژگی‌هایی در کلام ایجاد شده است که این ویژگی‌ها را باید علت نام گذاری کلام تحت تاثیر فلسفه به کلام فلسفی دانست:

۱- استفاده از روش برهانی در اثبات مسائل کلامی

۲- بهره‌گیری از اصطلاحات، ادله و قواعد فلسفی در تبیین مسائل کلامی

۳- استفاده فراوان از منابع فلسفی و آثار فیلسوفان

(صادقی حسن آبادی، عطایی نظری، ۱۳۹۱: ۲۸-۲۳)

۵- نمونه‌هایی از مبانی فلسفی علم کلام

بسیاری از مسائل فلسفی از مبادی استدلال‌های کلامی بوده و نقش تعیین کننده‌ای در بحث‌های کلامی ایفا می‌کنند این اصل در مورد حکمت متعالیه صدرایی عمیق‌تر و فراگیرتر است. (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۳ به نقل از شفابخش، ۱۳۹۲: ۷۴)

بنابراین علم کلام از جهت اثبات و استدلال به فلسفه نیازمند است. از جمله مواردی که متکلم برای استدلال و استنباط مسائل کلامی از آن‌ها استفاده می‌کند که در واقع از موضوعات فلسفه هستند. اصالت وجود، تشکیک در وجود، امتناع دور و تسلسل، اتحاد عاقل و معقول و... از این جمله می‌باشند. از همین جاست که گفته می‌شود ملاصدرا جمع کننده بین فلسفه و کلام است؛ زیرا اگر مروری در آثار ملاصدرا داشته باشیم امتزاج فلسفه و کلام با توجه به سیر مسائلی که در آن‌ها مطرح شده، کاملاً مشهود است.

برخی موارد مصداقی که متکلمین در اثبات آن‌ها از مسائل فلسفی استفاده می‌کنند

به صورت زیر می‌باشند:

۱- یکی از براهینی که متکلمین برای اثبات وجود خدا استفاده می‌کنند، برهان امکان و وجوب است. مقدمات برهان امکان و وجوب شامل تقسیم موجودات به واجب و ممکن، انتهای هر ممکنی واجب‌الوجود است، اصل علیت و امتناع دور و تسلسل است که همه آنها از مسائل فلسفی هستند و در فلسفه اثبات می‌شوند.

۲- اثبات علم پیشین الهی مستلزم استفاده از اصل تشکیک در وجود، اتحاد عاقل و معقول، قاعده بسیط الحقیقه کل الاشیا و لیس شی منها و صرف الوجود لا یتثنی و لایتکرر می‌باشد.

۳- اثبات توحید ذاتی خداوند با استفاده از بساطتی که در فلسفه اثبات می‌شود.

۴- اثبات عینیت صفات با ذات که مبتنی بر اصالت وجود است و با استفاده از اصالت وجود اثبات می‌شود.

و موارد متعدد دیگری که توضیح و معرفی هریک از آنها از دایره مطالب و هدف این مقاله خارج است.

۶- مقایسه کلام فلسفی با فلسفه اسلامی

با توجه به وضعیت کنونی حاکم بر فضای دو علم کلام و فلسفه اسلامی که در واقع می‌توان گفت حداقل تا عصر حاضر خروجی نهایی تطور این دو علم در گذر دوران تاریخی خود است، تاثر کلام از فلسفه و به عبارت دیگر به وجود آمدن کلام فلسفی کاملاً مشهود و واضح است؛ لذا وقتی اکنون و خصوصاً بعد از دوران ملاصدرا از کلام صحبت می‌کنیم، چاره‌ای جز صحبت درباره کلام فلسفی نیست. با این حال با توجه به تمایزهای بنیادی این دو علم با همدیگر خصوصاً در موضوع و هدف؛ مقایسه آنها با یکدیگر و بیان وجوه تمایز و تشابه آنها مفید خواهد بود.

۶-۱- تمایزهای کلام اسلامی از فلسفه اسلامی

دانشمندان سلف عمده‌ترین معیار تمایز و اختلاف علوم را موضوع علم می‌دانستند، ولی معرفت‌شناسان و فیلسوفان جدید مهم‌ترین ملاک تمایز علوم را روش و شیوه آنها دانسته و برای روش‌شناسی با منطق عملی (در مقابل منطق نظری یا صوری)؛ ارزش ویژه‌ای قائل شده‌اند ولی تمایز روشی علوم خود مبتنی بر تمایز موضوعی است؛ زیرا اسلوب و روش فکری هر علمی، نوع رابطه انسان با موضوع مورد بحث را بیان می‌کند، و در نتیجه معیار تمایز موضوعی علوم همچنان به منزله نافذترین معیار پذیرفته شده است. (ربانی گلپایگانی، ۱۳۷۸، به نقل از خراسانی، ۷۸:۱۳۸۵)

برخی از تمایزهای فلسفه و کلام به صورت زیر است:

۶-۱-۱- فلسفه لا بشرط است اما کلام به شرط مطابقت با اسلام

از این روی، کلام مقید و دینی است و فلسفه مطلق بوده و گاه دینی و گاه غیر دینی است. غزالی موضوع کلام را «الموجود بما هو موجود» می‌داند و «الموجود» را مقید به «علی قانون الاسلام» کرده‌اند تا موضوع آن از فلسفه اولی تمییز داده شود. البته این مسئله را برخی درباره فلسفه اسلامی نیز مطرح کرده‌اند که نمی‌توان فلسفه را به دین خاصی مقید کرد و اگر فلسفه را مقید به دین خاص (اسلام) کردیم در این صورت دیگر فلسفه نخواهد بود بلکه همان کلام است؛ زیرا فیلسوف، به دین و اعتقاد خاصی متعهد نیست. او آزادانه به مسائل فلسفی می‌پردازد. به نتیجه نمی‌اندیشد؛ در حالی که متکلم آزاد نیست و تعهد دینی دارد و نتیجه از پیش نزد او مسلم و مشخص است. به لحاظ غایت نیز غایت فلسفه علم به حقایق اشیا - چنان‌که هست - در حد

طاعت بشر است بدون آنکه خود را ملتزم به دفاع از وحی و شرع بداند. (خراسانی، ۷۸:۱۳۸۵)

در پاسخ به این نظریه باید گفت بی طرف بودن فیلسوف یا متعهد بودن متکلم از اوصاف آنهاست نه از مسائلی که تحت عنوان کلام یا فلسفه تدوین می شود و استدلال هایی که به نفع یا به ضرر یک نظر طرح می شود. ما در یک علم با مسائل و استدلال های اقامه شده بر آنها مواجهیم، اما اینکه چرا شخص وارد این علم شده است و چه نیتی دارد، به ماهیت علم دخلی ندارد. (لاریجانی، ۱۳۷۵، به نقل از خراسانی، ۷۹:۱۳۸۵)

در اینکه موضوع کلام اسلامی چیست اقوال مختلفی وجود دارد ولی اجمالا باید گفت دو دیدگاه واقع بینانه تر و استوارتر است؛ نخست اینکه موضوع علم کلام، ذات و صفات الهی است اعم از صفات ذاتی و صفات فعلی و دیگری، اینکه موضوع علم کلام، عقاید ایمانی یا اسلامی است، اصول این عقاید عبارت اند از وجود خداوند و یگانگی او (توحید) و صفات جمال و جلال (علم، قدرت، حیات، حکمت، عدل، و...) نبوت و معاد. (نقل از خراسانی، ۷۹:۱۳۸۵)

بنابراین اولاً، موضوع کلام موجود بما هو موجود نیست، و در نتیجه کلام و فلسفه به لحاظ موضوع از یکدیگر متمایزند؛ ثانياً، اگر موضوع کلام را موجود بما هو موجود بدانیم، نیز موضوع فلسفه اعم از موضوع کلام است، زیرا در کلام قید «علی سبیل قانون اسلام» شرط است ولی در فلسفه خیر، افزون بر این، فیلسوف در الهیات از وجود مطلق، لذاته بحث می کند، ولی متکلم از وجود، از حیث دلالت بر موجد و متکلمان از طریق احوال موجودات وجود خداوند و صفاتش را اثبات می کنند، ولی فیلسوف غالباً خود موجودات را جدای از فاعل و موجد برمی رسد. برخی که قید

مطابقت با اسلام را برای موضوع کلام شرط کرده‌اند، خواسته‌اند کلام را دینی جلوه دهند تا نوعی تقدس برای آن قائل شوند در حالی که این تفاوت هیچ مبنایی ندارد و با تحقیق در تاریخ کلام و بررسی آرای متکلمان روشن می‌شود که برخی از آنان در دام جبر، تفویض، تجسیم، تشبیه و... افتاده و معتقدند قولشان مطابق با دین است، در حالی که فلسفه ابطال‌گر تجسیم، تشبیه جبر و تفویض است و در واقع در بعضی موارد کلام مخالف دین سخن گفته ولی فلسفه موافق آن استدلال کرده است. (خراسانی، ۱۳۸۵: ۸۰-۷۹)

۶-۱-۲- هدف کلام اقناع و تبکیت است ولی هدف فلسفه کشف حقیقت این مسئله به نحو موجه جزئیة صدق می‌کند؛ زیرا یکی از اهداف کلام اقناع و تبعیت است. برای وضوح بیشتر به طور گذرا به اهداف علم کلام اشاره می‌کنیم:

(الف) دین شناسی تحقیقی

(ب) ارشاد و هدایت

(ج) پاسداری از عقاید دینی

(د) اثبات موضوعات علوم دینی (خراسانی، ۱۳۸۵: ۸۰)

باتوجه به این اهداف در بیشتر موارد مسئله اقناع و تبکیت مطرح نیست بلکه هدف کشف حقیقت است و کلام اسلامی نیز مانند فلسفه اسلامی با روش عقلی و برهانی به کشف حقیقت، اثبات و دفاع از آن می‌پردازد. (همان)

۶-۱-۳- فلسفه علمی معرفت‌زاست ولی کلام از علوم آلی و ابزار است یک پرسش اساسی این است که آیا کلام معرفت‌زاست یا فقط ابزار دفاع از اندیشه دینی به شمار می‌آید؟ یا به تعبیر دیگر، آیا کلام صرفاً علمی ابزاری و آلی است یا دانشی معرفت‌زاست؟

فارابی بر هویت ابزار علم کلام تأکید می‌ورزد. کلام از نظر وی صنعتی نظری است که فرد را قادر می‌سازد تا به اثبات آموزه‌های نظری و عملی اسلام آن‌گونه که نزد شارع مقدس است پردازد و آرای مخالف را ابطال کند. اما در مقابل، عده‌ای کلام را همانند فلسفه معرفت‌زا می‌دانند. این تفکر با شیخ طوسی آغاز می‌شود و غزالی آن را اخذ می‌کند و توسعه می‌دهد، و متکلمان قرن‌های هفتم تا نهم جملگی بر دیدگاه شیخ طوسی مانده‌اند. در مقابل، بعضی مانند لاهیجی و شهید مطهری بر هویت ابزار کلام تأکید ورزیده‌اند و آن را از علوم آلی می‌دانند که ابزار دفاع از دین است. (خراسانی، ۱۳۸۵: ۸۱)

کسانی که بر هویت معرفت‌زائی کلام تأکید کرده‌اند، یا آن را هستی‌شناسی قرآنی دانسته‌اند (غزالی) یا خداشناسی قرآنی (شیخ طوسی) و یا معادشناسی قرآنی (شمس‌الدین اصفهانی)، و در مقابل، کسانی که بر هویت ابزار دانش کلام تأکید کرده‌اند، تحصیل معرفت به هستی را از فلسفه می‌طلبند و از دانش کلام اثبات آموزه‌های دینی و دفاع از آنها را به طور کلی اعم از هستی، انسان، تکالیف و... انتظار دارند. البته چنین تصویری از کلام با عقلی بودن آن منافات ندارد. (قراملکی، ۱۳۸۳، به نقل از خراسانی، ۱۳۸۵: ۸۰)

در صورت معرفت‌زا بودن کلام، تنها فرق آن با فلسفه این است که فیلسوف بدون تقید به دین خاص و ضوابط وحی، و بر اساس اقتضای عقل به تحصیل معرفت می‌پردازد، ولی متکلم خود را ملزم به آموزه‌های وحیانی دانسته، بر طبق ضوابط وحی، به تحصیل معرفت می‌پردازد، و این معرفت می‌تواند در حوزه هستی‌شناسی، خداشناسی، انسان‌شناسی، معادشناسی و... باشد. (خراسانی، ۱۳۸۵: ۸۲)

۶-۱-۴- تفاوت کلام و فلسفه از حیث منهج استدلال

در فلسفه فقط شیوه عقلی و برهانی به کار می‌رود و فقط از قیاس استفاده می‌شود، البته مقدمات قیاس نیز باید یقینی باشد. در این صورت، قیاس به یقین می‌انجامد؛ ولی روش استدلال‌های کلامی با توجه به اهداف علم کلام متنوع و مختلف است و از نظر ماده و صورت در روشی خاص منحصر نیست. در جایی که غایت کلام، تحصیل معرفت یقینی است، مثل کلیات بحث‌های اصول اعتقادی از قبیل خداشناسی، هستی‌شناسی، معاد و نبوت، حتماً باید از براهین عقلی که مفید یقین و اعتقاد صد در صدند استفاده شود، و در نتیجه از نظر صورت نمی‌توان از تمثیل و استقرای غیر معلل بهره جست. ولی در جایی که هدف تحصیل معرفت یقینی نبوده، بلکه، الزام معاندان و ارشاد مسترشدان و دفاع از اصول عقاید باشد، می‌توان با توجه به مقتضیات و شرایط از دیگر روش‌ها به لحاظ ماده و صورت استفاده کرد؛ از قبیل جدل، خطابه و تمثیل و استقراء ناقص. (خراسانی، ۱۳۸۵: ۸۲)

شاید بتوان درباره تفاوت فلسفه و کلام اسلامی از حیث روش استدلال این مطلب را نیز افزود که هر چند هر دو علم روش عقلی را به کار می‌برند، استخدام عقل در فلسفه با نحوه استخدام آن نزد متکلمان فرق دارد. در فلسفه عقل را از هر قیدی آزاد می‌دانند و هر چه را عقل حکم کند می‌پذیرند و غیر آن را ترک می‌کنند، و در نتیجه از شرع آنچه را که موافق عقل باشد اخذ می‌کنند، ولی دایره عقل نزد متکلمان ضیق‌تر از این است و هنگام تعارض عقل با شرع، تقدم را از آن شرع می‌دانند، و در واقع متکلمان، از عقل برای توجیه باورهای اعتقادی و دینی بهره می‌جویند و چنین عقلی نمی‌تواند با باورهای دینی معارض باشد و گرنه نقض غرض پیش می‌آید. به عبارت دیگر می‌توان گفت، فیلسوف اول استدلال می‌کند سپس از این راه معتقد می‌شود، ولی

متکلم اول معتقد است سپس به نفع اعتقاد خودش استدلال می‌کند، و بر این اساس، شرع بر عقل تقدم دارد. (خراسانی، ۱۳۸۵: ۸۳-۸۲)

برخی در نقد این تفاوت معتقدانه این مسئله پذیرفته نیست و عقل در بخشی از کلام همانند فلسفه در اثبات و تبیین گزاره‌های دینی کاملاً مستقل است. ثانياً، برهان با شرع تعارضی نداشته، و این امر در کلام شیعی وضوح بیشتری دارد. البته هیچ‌گاه نباید به فلسفه تقدم بخشید تا قابل نقد نباشد، و حیات فلسفه، اساساً به بازبینی و نقد و بررسی آن بستگی دارد، لیکن بین شرع و برهانی که مقدمات آن یقینی است و از نظر صورت قیاس نقصی ندارد تعارضی در کار نیست؟ (خراسانی، ۱۳۸۵: ۸۳)

۶-۱-۵- تمایز فلسفه و کلام به لحاظ مسائل

هر چند بخش چشمگیری از مسائل فلسفه و کلام مشترک است، هر یک از این دو علم مسائلی اختصاصی دارند و فلسفه و کلام به لحاظ آن مسائل متباین‌اند. برای نمونه در بخش الهیات بالمعنی الأعم (امور عامه) از مباحث کلی فلسفه و از «موجود بما هو موجود» بحث می‌شود، در این بخش اکثر مسائل مختص فلسفه بوده، تحت تأثیر دین یا مذهب خاصی نیست، و بحث تناقض شرع با عقل اساساً در این بخش مطرح نیست، ولی در بخش الاهیات بالمعنی الأخص چون فلسفه وارد حوزه دین شده است و وجود خدا، صفات او، معاد و ... را با برهان عقلی جست و جو می‌کند اشتراک مطرح می‌شود، و از این لحاظ، نسبت کلام و فلسفه، نسبت عموم و خصوص من وجه است؛ زیرا بخشی از مسائل فلسفه، مانند الهیات بالمعنی الأعم و طبیعیات، ربطی به کلام ندارد و همچنین بخشی از مسائل کلام، مثل نبوت خاصه، عصمت و رجعت به فلسفه مربوط نمی‌شود. (خراسانی، ۱۳۸۵: ۸۴-۸۳)

گفتنی است در این مباحث مشترک، فلاسفه اسلامی هرگز از اصول و روش‌های فلسفی منحرف نشده و هیچ‌گاه فلسفه را به کلام تنزل نداده‌اند. استاد مطهری در این باره می‌گوید:

«تصور بعضی این است که فلسفه اسلامی تدریجا به جانب کلام گراییده است و در فلسفه صدرا این دو با هم یکی شده‌اند، باید بگوییم که این تصور غلط است. فلسفه اسلامی یک قدم به طرف کلام نیامد. حتی یک مسئله به مسائل مورد اختلاف فلسفه و کلام را نمی‌توان پیدا کرد که فلسفه تسلیم کلام شده باشد، بلکه کلام تدریجا تسلیم فلسفه شد. مقایسه کتب کلامی قرن سوم و چهارم مانند کتاب مقالات الاسلامیین اشعری با کتب کلامی قرن‌های هفتم تا پانزدهم مانند کتاب‌های تجرید الاعتقاد، المواقف، المقاصد و شوارق الالهام این مطلب را روشن می‌کند.» (مطهری، ۱۳۷۸، به نقل از خراسانی، ۱۳۸۵: ۸۴)

۶-۱-۶- تقسیم‌پذیری کلام به لحاظ مذاهب

کلام از آنجا که طبع مذهب‌پذیری دارد، به کلام شیعی و غیرشیعی تقسیم می‌شود؛ ولی فلسفه، به اقتضای طبع خود چنین تقسیمی را برنمی‌تابد. (خراسانی، ۱۳۸۵: ۸۴)

۶-۲- تشابه کلام اسلامی با فلسفه اسلامی

بررسی ماهیت و چیستی فلسفه اسلامی، در بیان قلمروهای مشترک فلسفه اسلامی با کلام اسلامی نقش مهمی دارد. اگر فلسفه اسلامی را به معنای سازگاری آموزه‌های فلسفه موجود با معارف دینی بدانیم، در این صورت فلسفه اسلامی قابلیت دفاع از آموزه‌های وحیانی و نبوی را دارد و می‌تواند مبادی دینی و معارف عقیدتی اسلام را

اثبات و مستدل سازد. هر چند فلسفه در مرحله اثبات صدق و کذب گزاره‌ها از وحی و آموزه‌های وحیانی کمک نمی‌گیرد، قابلیت اثبات بخش مهمی از اصول اعتقادی را از طریق برهان عقلی دارد. برای نمونه مسائل خداشناسی، توحید و ضرورت بعثت انبیاء و اثبات کلیات معاد که در کلام نیز از طریق براهین عقلی و نقلی اثبات شده است، می‌تواند به نحو عمیق تر و دقیق‌تری در فلسفه اسلامی از طریق قیاس‌های برهانی تبیین و اثبات شود. به ویژه اینکه بسیاری از مسائل کلام اسلامی رابطه تنگاتنگی با عقل دارد و بسیاری از اصول و معارف کلام اسلامی با برهان عقلی قابل اثبات و تبیین است. بر این اساس فلسفه به لحاظ ماهیت عقلی و برهانی‌اش در این موارد نقش اثباتی دارد و در واقع بخشی از وظایف علم کلام را بر عهده می‌گیرد و این نقطه تلاقی و اشتراک فلسفه و کلام به شمار می‌آید. (خراسانی، ۱۳۸۵: ۸۴)

نتیجه‌گیری

تمایزات بسیاری بین فلسفه و کلام که اکنون و در زمان متاخر از آن صحبت می‌شود و تحت عنوان کلام فلسفی مطرح است، وجود دارد که از جنبه‌های گوناگون مانند هدف، مسائل، روش استدلال و... متفاوت از هم‌اند. اما با توجه به توضیحی که در رابطه با ماهیت کلام فلسفی، پیشینه تاریخی و ویژگی‌های آن داده شد، می‌توان گفت کلام فلسفی در واقع حد فاصل میان فلسفه و کلام به معنای متقدم و قبل از فلسفی شدن است؛ که این مطلب تاثر مستقیم کلام از فلسفه را نشان می‌دهد که از آن به عنوان کلام فلسفی یاد می‌شود.

منابع و مأخذ

- ابن سینا، حسین (۱۴۱۸ق): *الالهیات الشفا*، تحقیق: حسن زاده آملی، قم، دفتر تبلیغات
- خامنه‌ای، سید محمد (۱۳۸۰): *سیر حکمت در ایران و جهان*، چاپ اول، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا
- خراسانی، ابوالفضل (۱۳۸۵): «نسبت کلام اسلامی با فلسفه اسلامی»، معارف عقلی، شماره ۳، صص ۶۷-۹۰
- ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۶): «علوم عقلی اسلامی بررسی رابطه علم کلام و فلسفه»، معارف عقلی، شماره ۷، صص ۷-۱۸
- ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۳): *درآمدی بر علم کلام*، چاپ سوم، قم، انتشارات دارالفکر
- ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۷۸): *درآمدی بر علم کلام*، چاپ اول، قم، انتشارات دارالفکر
- شفابخش، علی (۱۳۹۲): «کارکرد فلسفه اسلامی در مقام تأمین مبادی تصدیقی وجود شناختی و معرفت شناختی علم کلام»، معرفت، سال بیست و دوم، شماره ۱۹۰، صص ۶۹-۸۶
- صادقی حسن آبادی، مجید، عطایی نظری، حمید (۱۳۹۱): «ملاک ها و ویژگیهای مکتب کلام فلسفی در شیعه با روی کرد به آثار فیاض لاهیجی»، اندیشه دینی، دوره ۱۲، شماره ۴۴، صص ۱-۳۲
- فریدونی، محمدمهدی (۱۳۹۵): «نقش خواجه نصیرالدین طوسی در فلسفی کردن کلام»، نسیم خرد، شماره ۳، صص ۹۵-۱۱۸
- قراملکی، احدفرامرزی (۱۳۸۳): *استاد مطهری و کلام جدید*، چاپ اول، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه

- لاریجانی، صادق (۱۳۷۵): «اقتراح درباره ی کلام در روزگار ما»، مجله ی نقد و نظر، سال سوم، شماره اول
- لاهیجی، عبدالرزاق (۱۴۲۵ق): شوارق الالهام، تحقیق: اکبر اسد علیزاده، قم، موسسه امام صادق
- لاهیجی، عبدالرزاق (۱۳۷۲): گوهر مراد، تصحیح زین العابدین قربانی، تهران، وزارت فرهنگ
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۸): آشنایی با علوم اسلامی، چاپ ششم، ج ۲، تهران، صدرا
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۷): آشنایی با علوم اسلامی، تهران، صدرا

